

۳۰ اپریل ۲۰۱۳

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزادافغانستان "

تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی"
 اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران
 (اشرف دهقانی)

کبیر توخی

۲۰۰۷/۱۰/۲۶

فهرست عنوان ها :

- ۱۲- « چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) »
 ۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد)
 ۱۴- ریشه یابی پدیده تواب ، گوشه ای از کار و کردار
 توده ای و اکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن.

قسمت ۵

۱۲- « چهره دیگری از توابین (توابین مخفی) » :

همچنان رفیق اشرف در همین فصل سوم در ارتباط با پیکره شماره ۲۹ - "چهره دیگری از توابین (توابین مخفی)" در صفحه ۳۲۶ می نویسد :

« انجام کار های تولید برای جبهه های جنگ و یا کار های به اصطلاح فرهنگی در زندان ها که در آغاز علناً از کار های توابین به شمار می رفت ، تحت شرایطی که سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی همچنان ادامه داشت ، به بستری تبدیل شده بود که زندانیانی (نه الزاماً تواب) با پرداختن به آن سعی می کردند به صورتی دل اژدهای جمهوری اسلامی را در مورد خودشان نرم کنند. در میان چنین زندانیانی البته افراد تازه دستگیر شده ای نیز بودند که ممکن بود به خاطر رد گم کردن، در آنجا حضور داشتند . در هر حال ، کارگزاران امنیتی رژیم از این بستر برای عضو گیری های جدید استفاده نموده و سعی می کردند از میان آن زندانیان، برای

خود جاسوس پرورش دهند . مسلم است که این کار با وارد آوردن فشار و با تهدید و ارباب زندانی صورت می گرفت. در عین حال پس از افول دوره توابیت علنی (تقریباً از سال ۶۴ به بعد) ، وزارت اطلاعات از طریق تحت فشار گذاشتن زندانیان همواره می کوشید از آنان جاسوس بسازد. مسلم است که کسانی که به این کار تن می دادند، به رژیم جهت سرکوب و کنترل زندانیان سیاسی از طریق جاسوسی کمک زیادی می نمودند . این نوع جاسوسان به خصوص به زندانیانی که قبلاً با آنها دوستی و نزدیکی داشتند، خیانت نموده و از لحاظ روحی ضربات زیادی به آن زندانیان وارد می ساختند . مواردی نیز در خاطرات زندانیان قید شده که مبارزی که از طرف باز جو برای جاسوس شدن تحت فشار قرار گرفته بود، پس از برگشت به بند ، دست به خودکشی زده است. در ضمن بعضی نیز ممکن بود اگر تحت فشار تن به خیانت داده بودند ، در شرایطی دست از جاسوسی بکشند. « ؛ « ... توابین در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گویی دوره خدمت اجباری خود را می گذراندند . یا می توان گفت که تواب ها در زندان های جمهوری اسلامی در حقیقت ، "مزدوران" بی مزد بودند. »

« ... مثلاً واقعیت این است که از میان توابین به قول خود شان صفر کیلومتر و یا توابین تیر تعداد بیشتری به استخدام وزارت اطلاعات در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغول اند . در حالی که بعضی از توابین مثلاً از نوع صرفاً جاسوس ، ممکن است دیگر در بیرون از زندان به همکاری خود با نیرو های امنیتی رژیم ادامه نداده باشند و عده ای واقعاً این کار را کردند »

« ... تعدادی از توابین ... از مهلکه جان بدر برده و در دستگاه های سرکوب به کار گرفته شدند . این دسته از توابین دیگر در سال ۶۳ (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور) ، از کادر های رسمی وزارت اطلاعات و امنیت کشور بودند ، مثلاً رهبر تواب های مجاهدین در زندان پسران در اصفهان ، یعنی علی قره ضیاءالدین که از طرف دادستانی تهران حمایت می شد ، بعداً جزو وزارت اطلاعات شد . بخشی از این دسته که مسلماً برای دیگران شناخته شده نیستند ، هم اکنون در خارج از کشور به انجام وظایف ضد انقلابی خویش علیه نیرو های مردمی مشغول اند. در سال های اخیر تعدادی از توابین در خارج از کشور ؛ حتا خود را پناهنده سیاسی نیز جا زده اند. ... زندانیان سیاسی توابین بیشتری از آن نوع را می شناسند و بعضاً نیز دست به افشای آنان زدند. »

در متن بالا رفیق اشرف به نکاتی مهم اشاره کرده که در ذیل فشرده آن را می آورم :

- ۱- وزارت اطلاعات از طریق فشار... می کوشید از آنان جاسوس بسازد؛
- ۲- ... توابان در نقش حافظان و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گویی دوره خدمت اجباری خود را می گذراندند
- ۳- تعدادی بیشتر از میان توابان (صفر کیلو متر " ، " توابین تیر " به استخدام واک در آمدند و امروز در این دستگاه به کار مشغول اند؛

۴- تعدادی هم که از زندان رها شدند در دستگاه وزارت اطلاعات به کار گرفته شدند؛

۵- بخشی از این دسته که برای دیگران شناخته نیستند هم اکنون در خارج از کشور به سر می برند ؛

از متن فوق مستفاد می گردد که تعدادی از توابعان که از زندان رها شدند یگراست به وزارت اطلاعات برای کار جاسوسی به ضد خلق ایران مراجعه کردند. اینها از زمره جویده شده های خرد شده بودند که یا در آغازین روز های تحقیق (باز جوئی) و شکنجه و یا در تداوم آن ، تاب نیاورده پیمان همکاری با اطلاعات زندان بستند. و در ایام محبس این همکاری را در عمل هم ثابت کردند. از اینرو وزارت اطلاعات ، اینها را که به طور قطع راهی نداشتند به سوی "کوچه های باور مردم " استخدام کرد. [از شعر پیشواز از شاعر مبارز ایرانی م . آرم که به خاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد ۱۳۴۹ در تهران سروده شده ، غرض مطالعه شعر ، مراجعه شود به اخیر توضیحات (*)]

طیف دیگری از اینها که در زندان بدتر و شدید تر از جلادان و پاسداران زندان به ضد زندانیان عمل کردند، بعد از رهائی ، واواک بی چون وچرا و با آغوش باز از آنان پذیرائی کرد و افتخار عضویت این دستگاه رعب و وحشت را به آنان تفویض نمود .

از آنجائی که عملکرد های زندان داران در تمام زندان ها قسماً و در زندان های کشور های همجوار (آسیائی) به خصوص کشور های دارای جهات مشترک نژادی ، زبانی ، دینی فرهنگی و ... ؛ عمدتاً شباهت هائی دارند . طوری که در ایران (بعداز غصب "ماشین حاضر و آماده دولتی" توسط خمینی و شرکاء) قسماً و در افغانستان (بعد از کودتای ننگین ۷ثور ۱۳۵۷ توده ئی های افغانستان و تصرف همین " ماشین حاضر و آماده ") کلاً ، مسئولین زندان ها طبق رهنمود مشاوران KGB عمل می کردند، متکی به همین شباهت ها و عملکرد ها در زندان های هر دو کشور می توان به مطالبی در زیر اشاره کرد که (به برداشت این قلم) در نوشته های رزمندگان زندان دیده ایرانی به آن تماس گرفته نشده و یا تلویحاً به آن اشاره شده و یا من آن را ندیده و نخوانده ام ، و ؛ اما در نوشته های رزمندگان افغان اثری از آن به مشاهده نرسیده است.

در حالی که کالبد شکافی جسم جنبده و کلاً نامرئی سیستم های اطلاعاتی و میکانیزم عملکرد های آنان در رابطه با نفوذ عناصر اطلاعاتی و ضربه زدن تشکیلات چپ انقلابی و به دام انداختن مبارزان (اعم از دموکرات و کمونیست) در هر دو دولت " خدا داد " (کابل و تهران) توسط پولیس های سیاسی هر دو رژیم ، رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی با زندان و تسلیم وتواب و ... دارد. از همین نقطه ضعف ، یعنی سطح نازل "شم سیاسی" - که لنین بار بار به آن تأکید ورزیده - یکی از عوامل عمده عدم رشد شناخت پولیس سیاسی در پروسه مبارزه می باشد. با یک جهان تأسف که جنبش های چپ انقلابی در هر دو کشور ضربات جبران ناپذیری را از همین ناحیه عدم شناخت پولیس سیاسی متحمل شده اند . به باور این قلم ، این کمبود خیلی ها مهم بوده و می باید هر چه زود تر در آثار قلم به دستان زندان دیده به آن پرداخته شود.

۱۳- تعمقی بر عملکرد های پولیس سیاسی دولت دست نشانده شوروی در افغانستان (خاد) :

با اجازه خواننده با حوصله و مشتاق کاوش در امور چگونگی عملکرد اطلاعاتی دشمنان طبقاتی مردم به خاطر سرکوب جنبش انقلابی ... ، مطالبی هر چند بسیار فشرده در همین مورد (در همان سالها) از رساله "نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد ها کی جی بی در افغانستان " از این قلم را انتخاب نموده در اینجا ارائه نمایم :

« عناصر نفوذی خاد در داخل تشکیلات احزاب و سازمانهای ضد شوروی از سه عرصه نفوذ می کردند .

۱- اجتماعات مردم ، چه در داخل کشور، چه خارج از آن .

۲- جبهات جنگ مقاومت ،

۳- زندان ها .

اساساً عملکرد های خاد را می توان در زیر سه طیف افاده کرد

۱- طیف اول :

مربوط می شد به تمامی احزاب و تنظیم های اسلامی ، که دو بخش نفوذی زیر را احتواء نموده بود:

یک:

این بخش نفوذی ها به داخل تنظیم های اسلامی در خارج از کشور و خارج از حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور نیز فعالیت داشتند.

دو :

بخش نفوذی های دومی در درون تنظیم های اسلامی در حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی در داخل کشور به کار و بار استخباراتی اشتغال داشتند. (همچنان در زندان ها)

۲- طیف دوم :

سازمان ها ، گروه ها ، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور را (همچنان در زندان ها) تحت نظر داشته ، در آن نفوذ کرده ، سرگرم پیاده کردن طرح های داده شده از طرف مشاوران روسی خاد بودند .

۳- طیف سوم یا طیف خارجی شامل دو بخش بودند:

الف - این بخش ، فعالیت خادی ها را در قالب کارمندان سفارت خانه های افغانی ، وکالت التجاری ها ، نمایندگی بانک ها و نمایندگی طیاره (هواپیما) مسافر بری آریانا و سایر نهاد های رسمی دولت مقیم خارج احتواء می کرد.

ب - فعالیت این بخش ، در قالب پناهنده سیاسی و تجار انفرادی و محصلان (دانشجویان) محدود می شد . هر دو بخش (الف) و (ب) فعالیت چپ انقلابی را در خارج از کشور تحت نظر داشتند .

به شماری از اعضای نفوذی خاد در درون تشکیلات نیرو های مقاومت (در داخل و در خارج کشور) بعد از پایان کار اطلاعاتی - سیاسی شان، امر برگشت به وطن داده می شد. اینها ، آنده از عناصر سست شده در جبهات و یا در عقب جبهات (که با سطح آگاهی نازل و عدم شناخت درست از ماهیت تنظیم ها و تشکیلات منسوبه شان ، به خاطر تجاوز ارتش شوروی به کشور شان ، به صفوف جنگ مقاومت پیوسته بودند) را با شگرد های مختلف به جانب دولت کارمل متمایل می ساختند. خادی های نفوذی با عناصر تسلیمی یکجا در نقش "برادران آزرده خاطر" که از جنگ علیه "دولت دموکراتیک" دست کشیده و آرزوی پیوستن و همکاری با دولت " مردمی " را دارند، به ساحات نظامی دولت داخل می شدند. والی ولایت (استاندار) با عده ای سرباز مسلح و کارمندان مخفی خاد و... به پیشوازاین "برادران آزرده خاطر" می شتافتند و فلمبرداران از این درام کمدی فلمبرداری می کردند ، تا عوام الناس را بفریبند که از جنگ مقاومت دست بکشند و به آغوش دولت برگردند.

در اوایل شکل گیری این پروسه ، از جمع گروه " آزرده خاطر" ها ، مثلاً گروه پنج نفره و یا بیشتر از آن ، دو و یا سه تن شان از همین نفوذی های خاد می بودند ، که یا از طرف نیرو های مقاومت زیر شک و شناسائی قرار گرفته بودند و یا... قبل از دستگیری توسط نیرو های مقاومت همراه با جذب شده هایشان به حیطه نفوذ نظامی ارتش شوروی و دولت پوشالی زیر پوشش " تسلیمی" ، آزرده خاطر" ، " خسته از جنگ برادرکشی" داخل می شدند و یا بنا بر ملحوظات اطلاعاتی - نظامی از ساحات نفوذ دشمن به داخل خواسته می شدند.

شماری از این افراد با تجربه ، یعنی نفوذی های خاد ، با تعدادی از تسلیمی های جنگ مقاومت - روی آورده به دولت - که مدت معینه آموزش استخباراتی شبکه های خاد را سپری کرده بودند ، به داخل تنظیم ها، احزاب و سازمان های مورد نظرخاد در درون کشور می خزیدند (تسلیمی های توظیف شده با اظهار ندامت تاکتیکی) به درون تنظیم و یا احزابی می خزیدند که تشکیل قبلی شان با همچون تنظیم و یا احزاب در رقابت و مخاصمت قرار داشتند . همچنان اعضای اصلی خاد که تجربه کارکرد در جبهات جنگ مقاومت را داشتند با شیوه های مختلف به درون تنظیم های " دشمن" می خزیدند

اینان (خادی های حرفه ئی و تسلیمی ها) بعد از نفوذ به درون تشکیلات یاد شده ، حلقه منسوبه و یا حلقات شناسائی شده را با خود یکجا به زندان می انداختند . خاد می کوشید مسؤولیت گرفتاری اعضای حلقه ، به دوش عضو اصلی نفوذی اش نیفتد ، تا وی در زندان به مثابه مبارز مقاوم جلوه کرده کار و بار اطلاعاتی و سیاسی خود را بدون دغدغه خاطر پیش برده وبعد از رهائی نیز به همان سازمان منسوبه ، به مثابه عضو زندان دیده و شکنجه شده و مقاومت کرده و ... ، مورد ستایش قرار گرفته (از مثال هائی در این زمینه عجالنا خود داری می شود) به کار و بار اطلاعاتی - سیاسی خود ، من جمله در انحراف سازمان به جانب سیاست دولت مؤثریت داشته باشد .

دست عضو اصلی خاد به تناسب تسلیمی های آمده از جبهات مقاومت در خزیدن به درون حوزه های تنظیم های اسلامی بالا تربود .

تسلیمی های پناه برده به دامن دولت دست نشانده ، در واقع دوره آزمایشی شان را در زندان سپری می کردند، در صورتی که درایت و فعالیت شان درکسب اطلاعات از برادران اسلامی و هم‌زمان دیروز شان مطابق معیار های خاد می بود (طور مثال چه تعداد زندانی را با ثبت آواز و کشف اسرار شان به اصطلاح زندانیان می توانستند " به اعدام برابر سازند "، یعنی شرایط " قانونی" اعدام شان را که همانا سند ثبت گفتاری شان می بود ، فراهم کرده می توانستند) افتخار عضویت خاد را کمائی می کردند

از طیف اولی بخش نفوذی یک ، که عضو خاد بودند، وظایف شان را کماکان در میان احزاب و تنظیم ها و جبهات جنگ مقاومت ادامه می دادند . در صورت لزوم دید و یا زمانی که شماری از آنان مورد شک قرار می گرفتند - اگر فرصتی به چنگ آورده می توانستند - بخشهایی از افرادی که قبلاً بالای شان عملیه جلب و جذب صورت گرفته بود را نیز با خود همراه نموده از بیراهه و کجراهه (در همان نقش های - "آزرده خاطر ، رنجیده خاطر " و...) وارد حیطه نفوذ نظامی دولت پوشالی می شدند.

در رابطه با این نظر نویسنده گرانمایه "در جدال با خاموشی" مبنی بر: «... توابعین در نقش حافظین و مجریان نظم ضد خلقی حاکم و پولیس سیاسی رژیم در زندان ، گوئی دوره خدمت اجباری خود را می گذرانند » و اطلاق " مزدوران بی مزد " به این ها، مطالبی وجود دارد که باید تلخیص شده آن را به عرض خوانندگان گرامی برسانم :

" مزدوران بی مزد " دقیق ترین نامی است که رفیق اشرف به این طیف از توابعین اطلاق کرده است که به درستی افاده کننده محتوای مقوله تواب بوده می تواند. این واژه تا اکنون به آنانی اطلاق شده که از آرمان و باورهای انسانی و مبارزاتی خود بریده ، خود به شکنجه گران همه وقته رفقای کمونیست خود و برادران مجاهد و ... خود استحاله نموده اند ؛ اما به شماری ولو محدود که عضو اصلی ساواک بودند - بعد ها که ساواک به واواک تغییر نام یافت - مسلماً عضو واواک خوانده می شدند . اینها بعد از خزیدن در درون تشکیلات چپ انقلابی و مجاهدین و... ، بعد از مدتی کار کرد از جانب سازمان هائی که در آن نفوذ کرده بودند شناسائی نشدند. بر مبنای عملکرد های کی جی بی در افغانستان - که بعداً به آن اشاره می شود - به صراحت می توان گفت که شماری از اعضای مخفی حزب توده در ساواک نفوذ کردند. وعده دیگرشان هم - بعد ها - در واواک خزیدند . همانطوری که برادران پرچمی شان در نهاد های اطلاعاتی کشور شان ؛ حتا در " حزب انقلاب ملی " داوود خان نیز نفوذ کرده بودند.

شناسائی پرچمی مشهور یعنی "خلیل زمر" عضو کمیته مرکزی - یا یک پته (پله) پائینتر - پرچم که در اصل از اعضای افغان ساواک شاه بود ، توسط توده ئی های نفوذ کرده در ساواک کشف و خبر آن راساً به ببرک کارمل که خود یکی از اعضای KGB بود؛ رسانده شد. مسوولین مخفی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " طی چند سال خلیل زمر را شدیداً تحت نظر داشتند ، تا این که کودتای ننگین ۷-۲-۱۳۵۷ به وقوع پیوست و "خلیل زمر" به دستور مستقیم کارمل زندانی شد. و اضافه تر از ده سال را در زندان پلچرخ سپری کرد.

[منبع خبر یک تن از زندانیان بلند مرتبه فرکسیون خلق که با کابینه و اعضای " شورای انقلابی " حفیظ الله امین به شمول صدر اعظم (نخست وزیر) آن دکتر شاه ولی یکجا در زندان پلچرخ زندانی بودند . اسم وی آدرخش حافظی می باشد که در دولت کرزی خاین به سمت رئیس اتاق های تجارت (بارزگانی) گماشته شد .]

نفوذی ها بنا بر لزوم دید امران اطلاعاتی شان حلقه منسوبه خود را با خود یکجا روانه زندان می کردند. درچنین صورتی ، مثلاً در اواخر سال ۶۰ که پدیده تواب در زندان های ایران شکل گرفت ، مسئولین اطلاعات - که پیش از آن به ساواک تعلق داشتند - ضربه را قسمی متوجه سازمان مورد نظر کرده حلقه و یا حلقاتی از آن را گرفتار نمودند که مسئولین سازمان متوجه خیانت عضو نفوذی اطلاعات نشوند، تا اینها در زندان بتوانند بی درد سر به کار اطلاعاتی - سیاسی شان (نه به مفهوم راپور دادن از این یا آن زندانی که با یک دیگر شان حرف زدند و یا...) ادامه داده ، بعد از رهائی هم ، در درون سازمان شان به اشکال فعالیت تخریبی دست یازند ؛ مگر تعداد دیگری از همین نفوذی ها خود را در زندان در نقش تواب قرار دادند ، تا از یک طرف با زندانیان یکجا در سلول ها زندگی نمایند و آنان را شب و روز تحت نظر داشته ، و به بهانه های مختلف راپور آنان را به جلادان رسمی زندان بدهند ، تا شدیداً مورد شکنجه قرار گیرند و یا خود شخصاً زندانیان را مورد ضرب و شتم و بدتر از آن تحقیر و توهین قرار دهند . در اصل نقش سرباز و یا پولیس بالای سر زندانی را انجام داده و زندان را به صد زندان دیگری بر آنان مبدل سازند. و از طرف دیگر با تأیید غلام صفتانه خمینی و رژیم اش و نقد بیشرمانه از سازمان و گذشته مبارزاتی خودشان ، اثرات بسیار مخرب روانی را بر سایر زندانیان ، همچنان بر جوانانی که به خاطر سرنگونی رژیم منفور در راستای تماس و پیوستن به جانب مبارزان ضد رژیم در خارج از زندان گام بر می داشتند و همینطور بر کل جامعه ایران و جنبش انقلابی افغانستان و منطقه ؛ بگذارند .

مواردی که در فوق به آن اشاره شد آیا در شرایط دهه ۶۰ و از آن به بعد در گرفتاری ها در زندان های ایران مشاهده نشده است ؟ هرگاه پاسخ سؤال فوق نه باشد و محتوای مبنی بر این که : « چون در دهه ۶۰ و اواک تأسیس نشده (سال تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۶۳) بود که پولیس سیاسی آن در سازمان های انقلابی نفوذ کرده باشد و در زندان در قالب تواب وظیفه اجراء نمایند » را پشتوانه خود داشته باشد . در چنین صورت جواب دهنده مسلماً به این باور رسیده که « رژیم جمهوری اسلامی ، ساواک شاه را واقعاً منحل کرده بود ».

این باور از لحاظ شناخت ماهیت ماشین دولتی (که بعد از غصب انقلاب مردمی ضد امپریالیستی به دست ادامه دهندگان راه شاهنشاه - با طرق و وسایل دیگر و با پوشش مذهبی ، توسط امپریالیزم امریکا و متحدینش - سپرده شد)؛ به هیچ وجه درست نیست. هر گاه انقلاب مردمی ایران واقعاً به دست مردم و فرزندان مبارز، دلیر، صدیق و با فهم آن تا پایان وظایف انقلاب رهبری می شد. در گامهای نخستین ، اولتر از همه تمامی اعضای

ساواک دستگیر و به محکمه کشانده می شدند. و در پی آن ارتش شاهنشاهی بعد از ارزیابی و محکمه اعمال ستاد فرماندهی آن ؛ منحل می شد.

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریا لیزم به خاطری نظاره گرفعل و انفعلات درون انقلاب بود ، یعنی در ظاهر "بی طرفی" اختیار کرده بود که می دانست قبلاً سُکان آن را امپریالیزم از طریق عوامل نفوذی ارتش، یعنی استخبارات ارتش و ساواک در قالب آیت الله ها و آخوند ها و ... با ترفند و توطئه ، از دست پرتوان مردم گرفته ، آن را بر وفق پروژۀ طرح شده اش می چرخاند ، که همانا سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران زیر پوشش اعتقادات مسلط بر افکار جامعه ، یعنی دین و مذهب - در زندانها و خارج از آن بود .

"حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان و برادران تنی اش، حزب توده و اکثریتی که هر سه پیاده کننده خط حرکی سازمان امنیت شوروی بودند و تا هم اکنون بخش های کاملاً مخفی و قسماً نیمه مخفی هر دو (توده ئی و اکثریتی) در ایران و خادی ها به طور کل و پرچمی ها قسماً در افغانستان در بند حلقه های آن قرار داشته حرکت دهنده فعال این خط حرکی بوده و در رابطه با منافع این کشور فعالیت می نمایند.

قسمی که در بالا اشاره شد ، در رابطه با کار و بار KGB در افغانستان باید طور فشرده تماس گرفت ، تا همسانی عملکرد " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ، حزب توده ؛ همچنان اکثریتی ها [که شاخه ای کاملاً مخفی حزب توده بودند و در داخل "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (۱۳۴۹ - ۱۳۵۷) نفوذ کرده با شگرد های مختلف شماری از آنان خود را تاسطح کمیته مرکزی آن سازمان رسانند، تا حد امکان اعضای صدیق و راستین آن سازمان را شناسائی کرده روانه زندان ساختند. با تفکرات انحرافی و ضد انقلابی خود شماری از اعضای شجاع ، فداکار ؛ اما ساده اندیش و سطحی نگر این سازمان را به دنبال خود کشاندند. در پایان خط داده شد، یعنی تصرف سازمان از درون از جانب KGB ، زیر پوشش اختلافات تئوریک ؛ انشعاب را بر سازمان تحمیل کردند. در پی آن نام معروف و محبوب شده سازمان در میان مردم را نیز از آن خود کردند . یعنی زیر نام پر افتخار (" چریکهای فدائی خلق ایران") و افزودن کلمه سازمان بدان ("سازمان چریکهای فدائی خلق ایران") برآمد کردند، تا به خاطر منافع باداران روسی شان خلقی را بفریبند.] در روشنی قرار گیرد ، یعنی بسته بودن زنجیر قلاده هرسه در حلقه KGB برملا گردد .

زمانی که اتحاد شوروی - در ایام رهبری خروش خاین به امر کمونیزم جهانی - در افغانستان نفوذ اقتصادی کرد، موازی با آن اعضای KGB منسوب به ملیت های ازبک ، تاجیک ، ترکمن جنوب شوروی را که با هم نژاد ها و همزبانانشان در داخل افغانستان هم مرز بودند، در میان فراریان ، پناهندگان و ... به افغانستان فرستاد .
حدود یک دهه بعد شوروی بر مبنای ستراتیژی رهیافت به آب های گرم که لازمه اش کسب قدرت حاکمه - چه مستقیم چه غیر مستقیم - در افغانستان بود ، " برادران تنی حزب توده ایران ("حزب دموکراتیک خلق ") را در افغانستان پی ریزی نمود. و تدابیر لازمه را غرض محدود ساختن و مهار کردن احزاب و سازمانهای ضد

شوروی؛ نفوذ در داخل آنها؛ ترغیب و تطمیع شان در جهت پروسه وحدت با حزب دموکراتیک خلق، در پی آن ادغام (در واقع امر هضم) آنان در آن حزب اتخاذ کرد. از جمله، شاخه هائی از حزب مذکور را جدا نمود و شاخه های جدا شده را ظاهراً در تقابل با "حزب دموکراتیک خلق" قرار داد که در پهلوی کار و بار اصلی شان، نگذارند که عناصر دلزده، و جدا شده از مدار آن حزب، به سوی دشمنان واقعی سوسیال امپریالیزم شوروی رفته، مبارزه شان را با آنها سمت و سوی "اصولی" بخشند.

اساساً KGB از اوایل تشکل "جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان" که تقریباً ۲ سال و نیم بعد آن [بنام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (۱۳۴۳/۱۰/۱۱)] رسماً برآمد کرد [سرسپرده ترین اعضای کمیته مرکزی آن حزب را که منسوب به ملیت ها و اقوام مختلف کشور بودند، توظیف کرد بود که مزید بر جلب و جذب افراد از ملیت ها و اقوام مختلف کشور، در حوزه های تحت آموزش و پرورش خودشان و یا سایر مسؤولین حزب، فقط افراد قابل اعتماد از ملیت ها و اقوام منسوبه خودشان را - مجزا از حیطه دید سایر اعضای حزب، حتا اعضای بیروی سیاسی، به طور کاملاً سری و مخفی سازماندهی نموده، و گذارش فعالیت های سیاسی - استخباراتی آنان را صرفاً به اعضای رابط خود، که عناصر به ظاهر عادی و اغلباً غیر حزبی بودند؛ بدهند ...

شماری از این افراد دسته بندی شده، بعد از تجاوز شوروی به کشور، بدنه اصلی خدمات اطلاعات دولتی، یعنی خاد را ساختند... که زیر بنای خاد را "کام" امین؛ "اکسا"ی تره کی؛ "مصونیت ملی" داوود خان و "ضبط احوالات" ظاهر شاه می ساخت. یا به بیان دیگر هر سازمان جاسوسی بعدی تکامل سازمان قبلی خود بوده، در دست به دست گشتن ماشین دولتی، هیچ کدام از سازمان های استخباراتی (اطلاعاتی) نامبرده منحل نشده بودند.

روسها تعدادی از جواسیس منسوب به ملیت های ازبک، تاجیک، ترکمن و... جنوب شوروی - همچنان وابسته به سایر ملیت های افغانستان - را که شمار قابل توجه هم تبار های این ملیت ها در درون مرز های افغانستان زندگانی می نمایند را پیش از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" در داخل سازمانهای استخباراتی ظاهر شاه و داوود خان داخل نموده بود. بعداً اعضای مخفی جناح پرچمی این حزب را در درون نهاد های اطلاعاتی ظاهر شاه و داوود خان جابه جا کرده، به مرور ایام تا سطح رهبری آن ها رساند؛ مانند اسماعیل خان رئیس "مصونیت ملی" داوود خان که هم اکنون در امریکا اقامت دارد.

طیف دومی خاد مر بوط می شد به سازمان ها، گروه ها، محافل و هسته های چپ انقلابی کشور. (کارو کردار خاد در رابطه با چپ انقلابی مستلزم جزوه جدا گانه است. مثال های دیگری از فعالیت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در بین چپ انقلابی و تنظیم های اسلامی طور فشرده در متن عنوان ۱۵ نیز توضیح شده است)

۱۴- ریشه یابی پدیده تواب، گوشه ای از کار و کردار توده ای واکثریتی تواب شده در زندان و خارج از آن:

رفیق اشرف در اثر ماندگارش می نویسد :

« تقریباً اواخر سال ۶۰ بود که پدیده تواب در زندان شکل گرفت ؛ ولی شکی نیست که همکاری عناصر خاین و پست با جنایتکاران جمهوری اسلامی از همان اوایل دستگیری های گسترده سال ۶۰ آغاز شد که از میان اکثریتی – توده ئی ها (حتا در بیرون از زندان) افراد زیادی در زمره آنها بودند . اینان خط سیاسی حزب و سازمان شان که همانا تقویت رژیم به زعم آنان " ضد امپریالیست " جمهوری اسلامی بود را به درون زندان آورده و در نتیجه در سال های خون و جنون ۶۰ و ۶۱ آشکارا با درخیمان زندان علیه زندانیان سیاسی همکاری می نمودند. بعضی از زندانیان سیاسی باقیمانده از دهه ۶۰ ؛ حتا زخم زبان های آنان علیه زندانیان سیاسی آنها در اوج اعدام ها و خونریزی های رژیم را به یاد دارند.

یک مورد برجسته از همکاری یک عنصر اکثریتی با جنایتکاران زندان مربوط به فرد خائنی است که یکی از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " مسؤل بند شخصی بود به نام مجتبی که از هواداران سابق اقلیت بود که بعد ها تواب شده بود . معاون او شخصی بود از هواداران سابق اکثریت که آدمی جلب و مودی بود . در مجموع معاون بند خط دهنده بود و مجتبی را در صحنه داشت و خودش در واقع کارگردانی می کرد . " ؛ "بعد ها درون بند فهمیدیم که تصمیم فرستادن افراد به اتاق های مختلف توسط یک نفر اکثریتی دو رژیمه به نام محسن درزی و دوست توده ئی او حمید رضوانی از اعضای حزب توده صورت می گرفت . محسن که هم در رژیم شاه و هم در رژیم خمینی زندانی شده بود و از کادر های مرکزی به شمار می رفت ، بیشتر این جابه جائی ها را انجام می داد بدون این که کسی متوجه آن باشد. محسن درزی به مجتبی میر حیدری مسؤل بند خط می داد که زندانیان مختلف را در کدام اتاق ها نگه دارند. محسن نقش خود را خیلی خوب بازی می کرد و دیگران را جلو می انداخت تا چهره خود را در پشت سر آنها پنهان کند. غافل از این که در آخر نقاب از صورت او خواهد افتاد و مردم چهره واقعی او را خواهند شناخت . " این البته مربوط به ماههای در سال ۶۰ بود ... برای نمونه یکی دیگر از زندانیان سیاسی سابق در مورد وی می نویسد : " از دیگر توابان بند که وظیفه برخورد تنوریک با افراد را به دوش می کشیدند ، محسن درزی یک اکثریتی که سابقه زندان زمان شاه را نیز داشت ، بود. او در جوخه اعدام نیز شرکت کرده بود و مدعی شده بود که تیر خلاص ضد انقلاب را زده و به انجام آن نیز مباحثات می کرد ! وی از ابتدای دستگیری در سال ۶۰ ، جزو توابان بند های مختلف بوده و جنایات متعددی را مرتکب شده بود. « ؛

« ... پس از دستگیری توده ئی ها در سال ۶۲ نورالدین کیانوری و احسان طبری و محمد مهدی پرتوی و غیره در رابطه با کار بازجویی توده ئی ها ، خود را در خدمت نیرو های امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده بودند...» ؛ « ... در رابطه با اعضاء و هواداران دستگیر شده سازمان اکثریت نیز همانطور که پیشتر اشاره شد ،

فرخ نگهدار و مهدی فتاح پور با اینکه زندانی نبودند ، در اختیار نیرو های امنیتی در شعبه بازجوئی قرار داشتند .»

و حال رفیق اشرف در اثرش " در جدال با خاموشی" ریشه های اولی توابع را در دهه ۱۳۳۰ دنبال نموده در صفحه (۲۷۹) می نویسد :

« واقعیت این است که جنبش ایران پیش از این ، از بردن خط ندامت به زندان که در سال های ۳۰ (پس از کودتای ۲۸ مرداد) توسط رهبری حزب توده صورت گرفته بود ، تجربه بسیار تلخی داشت . کمیته مرکزی حزب توده نیز ظاهراً با توجیه جلوگیری از اعدام ها و حفظ کادر های حزبی ، چنان سیاستی را در پیش گرفته بود . اما نفی مبارزه و مقاومت در مقابل ارتجاع سلطنتی در زندان و تشویق به ابراز ندامت ، خیلی زود فاجعه بودن آن سیاست را به اثبات رسانده و تجربه بسیار تلخی را در تاریخ ایران باقی گذاشت . سیاست بردن خط ندامت به زندان توسط " کمیته مرکزی" پس از دستگیری های گسترده بعد از ۲۸ مرداد ، از یک طرف باعث درهم شکستن فضای مبارزاتی در زندان ، تضعیف روحیه مبارزان و گسترش فضای بی اعتمادی در میان زندانیان گشت و از طرف دیگر به رژیم شاه کمک نمود تا خود را قدر قدرت نشان داده و فضای رعب و وحشت را در زندان ها و در کل جامعه مستولی سازد .» [تکیه از توخی بوده علاوه می کند که در افغانستان سازمان پیکار برای نجات ... با پیروی از همین سیاست تسلیم طلبانه و رویزیونیستی تمام اعضای رهبری و کدر های گرفتار شده آن در برابر سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکرانش زانوی تسلیم بر زمین زده توبه کردند]

به تأیید این کاوش و ریشه یابی پدیده توابع از رفیق اشرف ، این قلم اضافه می نماید که عملی کردن این خط در زندان شاه ، توسط «عمومی» از حزب توده و فرخ نگهدار از اکثریت ، مصادف است با سر بلند کردن رویزیونیزم خروشی از حزب کمونیست اتحاد شوروی ، که مسلماً تجدید نظر در احکام اساسی کمونیزم علمی اثرات مخرب و فاجعه آفرینش را بر تمامی نهاد های اتحاد شوروی به خصوص سازمان امنیت آن کشور و احزاب کمونیست جهان نموده بود . مغزهای متفکر حزب توده و اکثریتی رهنمود ها و دساتیر و فرامین سازمان امنیت آن کشوری یعنی KGB را بدون نقد و انتقاد ، برده وار ، در عمل پیاده می کردند .

ادامه دارد

یاد آوری : این اثر بعد از قسمت ششم (که قسمت پایانی می باشد) به صورت کتاب (آماده برای چاپ) از طریق همین پورتال به دسترس خوانندگان محترم گذاشته خواهد شد .